فرهیختگان
@farhikhtegandaily
WWW.FDN.IR

گزیده‌خوانی از کتاب ماندگار «فاطمه فاطمه است» دکتر شریعتی

فاطمه(س) منبع الهی آزادی و عدالت‌طلبی

فرهیختگان: کتاب «فاطمه فاطمه است» متن یکی از سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد است که برای اولین‌بار در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسیده است. علی شریعتی آنچنان که خود در مقدمه کتاب ذکر کرده، یادآور شده که آن روز می‌خواسته گزارشی از تحقیقات پروفسور لویی ماسینیون، درباره شخصیت و شرح حال پیچیده حضرت فاطمه(س)، و به‌خصوص اثر عمیق و انقلابی خاطره او در جامعه‌های مسلمان و تحولات دامنه‌دار تاریخ اسلام، برای دانشجویانش شرح دهد و وقتی می‌بیند علاوه‌بر دانشجویان بسیاری دیگر نیز برای شنیدن سخنرانی‌اش آمده‌اند مساله فوری‌تری را موضوع سخن قرار می‌دهد. پاسخ به سوالی که بسیار در جامعه مطرح بوده؛ جامعه‌ای که بخشی از زنانش در قالب سنتی در قدیم مانده‌اند و بخشی هم قالب‌های وارداتی جدید را پذیرفته‌اند و مخاطب کلام دکتر شریعتی زنانی هستند که فارغ از این دو نوع زنان قالبی، نه می‌توانند آن شکل قدیم موروثی را تحمل کنند و نه به این شکل تحمیلی تسلیم شوند، می‌خواهند خود را انتخاب کنند، خود را بسازند و نیازمند الگو و ایده‌آل هستند و در جست‌وجوی این چگونگی؛ فاطمه(س) با بودن خویش، پاسخ به این پرسش است. آنچه در ادامه می‌آید مختصری از کتاب «فاطمه فاطمه است» دکتر علی شریعتی است.

فاطمه(س): «انقلاب» در عمق وجدان زمان

نظام قبیله‌ای عرب، از دوره «مادرسالاری» گذشته بود و در عصر جاهلیت نزدیک به «بعثت»، عرب به دوره «پدرسالاری» رسیده بود و «خدایان» مذکر شده بودند و بت‌ها و فرشتگان ماده بودند و حکومت قبیله با «ریش سفید» (شیخ)، و حاکمیت خانواده‌ها و خاندان‌ها با «پدر بزرگ» بود و اساسا مذهب نزدشان، سنت پدران‌شان بود و ملاک درستی عقیده و عامل ایمان‌شان ایمان و عقیده «آباء»شان و پیامبران بزرگی که در قرآن آمده‌اند همه بر این مذهب «آباء اجدادی» شوریده‌اند و قوم‌شان همه برای حفظ این «سنت پدری» در برابر این «انقلاب علیه نیاکان‌پرستی» و «اساطیرالاولین گرایی» ایستادند که آن یک نوع «ارتجاع سنتی تقلیدی و موروثی» بود بر پایه اصل «پدرپرستی» و این یک «بعثت انقلابی خودآگاهانه فکری» بر اساس «خداپرستی». گذشته از این، زندگی قبیله‌ای به‌خصوص در صحرای خشن و در زندگی سخت و روابط قبایلی خصمانه که بر اصل «دفاع و حمله» مبتنی بود و اصالت «پیمان»، «پسر» را موقعیتی می‌بخشید که پایه نظامی و اجتماعی داشت و بر «فایده و احتیاج» استوار بود. طبق قانون کلی جامعه‌شناسی، که «سود» به «ارزش» بدل می‌شود، «پسربودن» خودبه‌خود ذات برتری یافت، و دارای «فضایل»، ارزش‌های معنوی و شرافت اجتماعی و اخلاقی و انسانی شد و به همین دلیل و به همین نسبت، «دختر بودن» حقیر شد و «ضعف» در او به «ذلت» بدل گردید، و «ذلت» او را به «اسارت» کشاند و «اسارت» ارزش‌های انسانی او را ضعیف کرد و آنگاه موجودی شد «مملوک» مرد، ننگ پدر، بازیچه هوس جنسی مرد، «بز» یا «بنده منزل» شوهر! و بالاخره موجودی که همیشه دل «مرد خوش‌غیرت» را می‌لرزاند که «ننگی بالا نیاورد» و برای خاطر جمعی و راحتی خیال پس چه بهتر که از همان کودکی زنده به گورش کند تا شرف خانوادگی پدر و برادر و اجداد همه مرد لکه‌دار نشود! ... اکنون قریش که بزرگ‌ترین قبیله عرب است و سرشار افتخارات دینی و دنیائی و چهره اشرافیت قوم، همه مفاخر خویش را به دو خانواده بنی‌امیه و بنی‌هاشم سپرده است. بنی‌امیه ثروتمندترند ولی بنی‌هاشم آبرومندتر، چه پرده‌داری کعبه در این خانواده است و عبدالمطلب، شیخ قریش از اینها است.... همه در انتظار تا از این خانه «پسرانی برومند» بیرون آیند و به خاندان عبدالمطلب و خانواده محمد قدرت و اعتبار و استحکام بخشند. فرزند نخستین دختر بود! زینب... دومی دختر بود: رقیه؛ سومی ام کلثوم. دو پسر، قاسم و عبدالله آمدند، مژده بزرگی بود، اما ندرخشیده افول کردند و اکنون در این خانه سه فرزند است و هر سه دختر. مادر پیر شده است و سنش از ۶۰ می‌گذرد و پدر، گرچه دخترانش را عزیز می‌دارد اما با احساسات قومش و نیاز و انتظار خویشاوندانش شریک است. آیا خدیجه که به پایان عمر نزدیک شده است فرزندی خواهد آورد؟ امید، سخت ضعیف شده است. آری، شور و امید در این خانه جان گرفت و التهاب به آخرین نقطه اوج رسید، این آخرین شانس خانواده عبدالمطلب است و آخرین امید. اما... باز هم دختر! نامش را فاطمه گذاشتند. شور و شوق از خانواده بنی‌هاشم به بنی‌امیه منتقل شد و دشمن کامی. زمزمه‌ها و دشنام‌ها و فریادها که: «محمد ابتر شده!» مردی که آخرین حلقه زنجیر خاندان خویش است، خانواده‌ای «چهار دختر» و همین! وشگفتا! تقدیر چه بازی زیبا و قشنگی را آغاز کرده است... و اکنون محمد(ص)، پیامبر است، در مدینه، در اوج شکوه و اقتدار و عظمتی که انسان می‌تواند تصور کند. درختی که نه از عبدالمناف و هاشم و عبدالمطلب، که از نو روییده است، بر زیر کوه، در حرا... و این مرد چهار دختر دارد. اما نه، سه تن‌شان پیش از خود وی مردند. و اکنون تنها یک فرزند بیش ندارد، یک دختر، کوچک‌ترینش. فاطمه وارث همه مفاخر خاندانش، وارث اشرافیت نوینی که نه از خاک و خون و پول که پدیده وحی است، آفریده ایمان و جهاد و انقلاب و اندیشه و انسانیت و... بافت زیبایی از همه ارزش‌های متعالی روح. محمد، نه به عبدالمطلب و عبدالمناف، قریش و عرب، که به تاریخ بشریت پیوند خورده و وارث ابراهیم است و نوح و موسی و عیسی و فاطمه تنها وارث او... به تو «کوثر» عطا کردیم ای محمد(ص) پس برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن. همانا، دشمن کینه توز تو «ابتر» است! او باده پسر، ابتر است، عقیم و بی‌دم و دنباله است، به تو کوثر را دادیم، فاطمه را. این چنین است که «انقلاب» در عمق وجدان زمان پدید می‌آید! اکنون، یک «دختر»، ملاک ارزش‌های پدر می‌شود، وارث همه مفاخر خانواده می‌گردد و ادامه سلسله تیره و تباری بزرگ، سلسله‌ای که از آدم آغاز می‌شود و بر همه راهبران آزادی و بیداری تاریخ انسان گذر می‌کند و به ابراهیم بزرگ می‌رسد و موسی و عیسی را به خود می‌پیوندد و به محمد می‌رسد و آخرین حلقه این «زنجیر عدل الهی»، زنجیر راستین حقیقت، «فاطمه» است. آخرین دختر خانواده‌ای که در انتظار پسر بود. و محمد می‌داند که دست تقدیر با او چه می‌کند. و فاطمه نیز می‌داند که کیست! آری در این مکتب، این چنین انقلاب می‌کنند. در این مذهب، این چنین زن را آزاد می‌کنند. و مگر نه این مذهب، مذهب ابراهیم است و اینان وارثان اویند؟... هیچ جسدی را حق ندارند که در مسجد دفن کنند. و بزرگ‌ترین مسجد زمین مسجدالحرام است، کعبه. این خانه‌ای که حرم خداست و حریم خداست، قبله همه سجده‌ها، خانه‌ای که به فرمان او و به دست ابراهیم بزرگ برپا شده است و خانه‌ای که پیامبر بزرگ اسلام افتخارش و «رسالتش» آزاد کردن این خانه «آزاد» است و طواف بر گرد آن و سجده به سوی آن. همه پیامبران بزرگ تاریخ خادم این خانه‌اند، اما هیچ پیامبری حق ندارد در اینجا دفن شود. ابراهیم آن را بنا کرد و مدفنش آنجا نیست و محمد(ص) آن را آزاد کرد و مدفنش آنجا نیست. در طول تاریخ بشریت، تنها و تنها یک تن از چنین شرفی برخوردار است، خدای اسلام از نوع انسان یکی را برگزید تا در خانه خاص خویش، در کعبه دفن شود. کی؟ یک زن، یک کنیز، هاجر. خدا به ابراهیم فرمان می‌دهد که بزرگ‌ترین پرستشگاه انسان را – خانه مرا- کنار خانه این زن بنا کن. و بشریت، همیشه باید برگرد خانه هاجر طواف کند. خدای ابراهیم، سرباز گمنامش را از میان این امت بزرگ، یک زن انتخاب می‌کند، یک مادر آن هم یک کنیز. یعنی موجودی که در نظام‌های بشری از هر فخری عاری بوده است.

آری، در این مکتب این چنین انقلاب می‌کنند. در این مذهب این چنین زن را آزاد می‌سازند. این تجلیل از مقام زن است. و اکنون باز خدای ابراهیم فاطمه را انتخاب کرده است. با فاطمه، «دختر»، به‌عنوان وارث مفاخر خاندان خویش، و صاحب ارزش‌های نیاکان و ادامه شجره تبار و اعتبار پدر، جانشین «پسر» می‌شود. در جامعه‌ای که ننگ دختر بودن را تنها زنده به گور کردنش پاک می‌کرد و بهترین دامادی که هر پدری آرزو می‌کرد نامش «قبر» بود. و محمد می‌دانست که دست تقدیر با او چه کرده است. و فاطمه نیز می‌دانست که کیست. این است که تاریخ از رفتار محمد با دختر کوچکش فاطمه در شگفت است و از نوع سخن گفتنش با او و ستایش‌های غیرعادی‌اش از او....

فاطمه(س) راه رفتن را در مبارزه آموخته است

چرا پیغمبر اصرار دارد که این همه از دختر کوچکش ستایش کند؟ چرا اصرار دارد که در برابر مردم او را بستاید و همه را از محبت استثنائی‌اش به وی آگاه سازد؟ و بالاخره چرا این همه بر «خشم» و «خشنودی» فاطمه تکیه می‌کند و این کلمه «آزردن» را چرا درباره او این همه تکرار می‌کند؟ پاسخ به این «چرا»ها، گرچه بسیار حساس و خطیر است، روشن است، تاریخ همه را پاسخ گفته است و آینده، عمر کوتاه چندماهه فاطمه پس از مرگ پدر، راز این دلهره پدر را آشکار ساخته است.... فاطمه، پدر را آنچنان دوست می‌داشت که با دختری که با پدر عشق می‌ورزد یکی نیست؛ صمیمیت و خلوص احساسی که نسبت به وی یافته بود، پیوند ناگسستنی و وصف‌ناپذیری که با روح پدر در خود حس می‌کرد. و اکنون ناگهان همه این رشته‌ها به تیغ مرگ گسسته است و فاطمه باید بی او همچنان باشد و زندگی کند. چه هولناک و سنگین است این ضربه بر دل نازک و تن ضعیف فاطمه، این دختری که تنها با عشق به پدر، با ایمان به ایمان پدر و به خاطر پدرش بود و زنده بود. تصادفی نبود که پیغمبر در بستر احتضار، احساس کرد که تنها او را باید تسلیت بگوید، او را نیرویی بخشد که بتواند مرگ پدر را تحمل کند و این نیرو تنها مژده مرگ نزدیک خودش بود و این صمیمیت خاص که وی زودتر از همه دیگران به او خواهد پیوست. برای آنکه فاطمه، با سهمگین‌ترین ضربه‌ای که طبیعت در توان خود داشت ناگهان به دردناک‌ترین و رقت‌بارترین حالت متلاشی شود، مرگ پدر او را بس بود، اما ضربه دیگری نیز بر او وارد آمد، ضربه‌ای که اگر به اندازه نخستین شدید نبود، لااقل به اندازه آن عمیق بود و شاید عمیق‌تر. دست تقدیر مهلت نداد؛ ضربه دومی بی‌درنگ در پی اولی فرود آمد، چند ساعت بیشتر فاصله نشد. کس دیگری به جانشینی پیغمبر انتخاب شده است. چه فرقی می‌کند این جانشین چه کسی باشد؛ به هر حال، علی نبود. همه چیز روشن شد. چرا پیغمبر در بازگشت از حج وداع در غدیرخم که هر دسته از مسلمانان همراه پیغمبر به سویی می‌رفتند علی را بر سر جمع معرفی کرد و از آنها اقرار گرفت که ولایت او و ولایت علی مترادف همند.... چرا هر چه به مرگ نزدیک‌تر می‌شود بیشتر تکرار می‌کند که: فتنه‌ها همچون پاره‌های شب سیاه روی آوردند، سر در دنبال یکدیگر فرا می‌رسند... آری اکنون همه این چراها را پاسخ می‌گویند. پاره‌های آن شب سیاه پشت سر هم می‌رسند. علی دفن پیغمبر را پایان داده است و اصحاب بزرگ نیز دفن حق او را. آنها از سقیفه به مسجد آمده‌اند تا خلیفه خطبه ولایت خویش را بر مردم بخواند و... علی از خانه خالی پیغمبر به خانه فاطمه باز می‌گردد تا بیست‌وپنج سال سکوت و عزلت دردناک و سیاهش را آغاز کند. و فاطمه است که سنگینی و خشونت این ضربه‌های بی‌رحم را پیاپی بر جان ناتوانش باید تحمل کند... سرنوشت انسان در سقیفه تعیین می‌شود، بی‌حضور علی و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و چند تنی چون اینان... آن ارزش‌ها خودآگاه و ناخودآگاه حسد دوستان را برانگیخته است و این فداکاری‌ها و دلاوری‌ها کینه دشمنان را آشتی‌ناپذیر ساخته است و هر دو را در حمله به علی و محکومیت او، تهمت و تحقیر او و بالاخره محروم ساختن و تنها گذاشتنش، همدست و همداستان کرده است. وقتی یک روح از سطح زمان خویش بیشتر اوج می‌گیرد و از ظرف تحمل مردم زمان بیشتر رشد می‌کند تنها می‌شود، بودن سنگین و پر وزیبا و غنی او، بودن‌های پوک و سبک زشت و تهی دیگران را خود به خود تحقیر می‌کند –هر چند خود تواضع کند– و آنگاه دشمن و دوست –خودآگاه و ناخودآگاه- با هم در نفی او یا لجن‌مال کردن شخصیت بزرگ یا پایمال کردن حق صریح او همدست می‌شوند، اشتراک منافع می‌یابند. آنگاه دوست هم و همفکر و همراه هم –که عظمت وجود او، حقارت و خلأ وجودی‌اش را آشکار می‌سازد و رنجش می‌دهد– بر آن می‌شود تا با انکار یا مسخ فضایل او، یا تحقیر شخصیت او، او را به خود نزدیک سازد. فاصله رنج‌آور و آزاردهنده را به این گونه از میان بردارد؛ خود را به او نمی‌تواند رساند، او را آنقدر عقب بکشاند که به او رسد و در این تلاش است که با دشمن همراه می‌شود و با وی اشتراک منافع پیدا می‌کند، به دشمن در کوبیدن او احتیاج پیدا می‌کند و ناچار بازیچه دشمن می‌شود و مامور رایگان او و خدمتگزار آماتور ظلمه.... این است که باید علی کوچک شود. این است که می‌بینیم بنی‌امیه –که دشمن مهاجر و انصارند و خصم علی و عمر– همه جا تبلیغ می‌کنند که: علی نماز نمی‌خواند!... هر کسی می‌داند که اینها کینه ضربه‌های قهرمانی بدر و خندق است که این چنین چرکین شده و سر باز کرده است. اما دوستی هم که در بدر و خندق، همراه علی، علیه بنی‌امیه به پیکار آمده است، با بنی‌امیه هم‌آواز می‌شود. چرا؟ زیرا هنگامی که آنها که بزرگان نامی اصحاب‌اند، در خندق سر به زیر می‌افکنند و علی، جوان بیست‌وهفت‌ساله ضربه‌ای می‌زند که دشمن را به وحشت می‌افکند و فریاد تکبیر از قلب مسلمانان بر کشیده می‌شود؛ پنهانی، بذر یک حسد در عمق وجدان ناخودآگاه‌شان می‌کارد و این بذر بعدها رشد می‌کند و بی‌آنکه خود بدانند، سر می‌زند... فاطمه راه رفتن را در مبارزه آموخته است و سخن گفتن را در تبلیغ و کودکی را در مهد توفان نهضت به سر آورده و جوانی را در کوره سیاست زمانه‌اش گداخته است. او یک زن مسلمان است: زنی که عفت اخلاقی او را از مسئولیت اجتماعی مبرا نمی‌کند. اکنون چند ساعتی است که از دفن پیغمبر می‌گذرد، در خانه او، علی با چندتن از بنی‌هاشم و یاران محبوب و عزیز پیغمبر که به او وفادارند جمع شده‌اند، به نشانه نفی آنچه در سقیفه روی داده است و سرپیچی از بیعتی که همه را بدان می‌خوانند.... اکنون در مدینه تاریخ به سه نقطه می‌اندیشد، با تاملی بسیار: مسجد، خانه فاطمه و کنارش، خانه پیغمبر که اکنون دیگر سکوت کرده است و شگفتا که این هر سه یک جایند، دیوار به دیوار هم. آری میان آنها فاصله یک دیوار بیش نیست.... فاطمه که با مصیبت خو کرده بود و در گهواره مبارزه بزرگ شده بود... تنها کنار در ایستاده بود، گویی نگهبان و مدافع این خانه است، گویی می‌خواهد از علی – که سخت تنها مانده است- حمایت کند.... دشمنان فاطمه، در اینجا بسیار نیرومندترند از دشمنانی که در مکه با آنان مبارزه می‌کرد.... خانه‌نشینی علی آغاز یک تاریخ هولناک و خونین است و بیعت سقیفه، که آرام و هوشیارانه آغاز شد، بیعت‌های خونینی را به دنبال خواهد داشت، وفدک، سرآغاز غصب‌های بزرگ و ستم‌های بزرگ فردا خواهد بود. فردا، سیاه و هولناک و خونین است و فرداها و فرداها و فرداها، و غارت‌ها و قتل عام‌ها و شکنجه‌ها. و خلافت‌های فردا، مصیبتی بزرگ برای اسلام، فاجعه‌ای سنگین برای بشریت... . فاطمه هر چه در توان داشت کوشید تا نخستین خشت این بنا را کج نگذارند؛ نتوانست. احساس کرد که مدینه پیغمبر گوشش در برابر فریاد وی کر است و دلش در برابر سکوت علی سنگ! سکوتی که بر هر دلی که احساس کند و علی را بفهمد و زمانه را بشناسد همچون صاعقه می‌زند و می‌سوزاند. خودخواهی چه سخت و بی‌رحم است. به‌خصوص اگر با مصلحت مسلح باشد و خود را با عقیده، بتواند توجیه کند. آنگاه صحابی فداکار و معتقد را نیز به حق کشی وا می‌دارد، حتی به کشتن حق علی....

فاطمه فاطمه است...

فاطمه این چنین زیست و این چنین مرد و پس از مرگش زندگی دیگری را در تاریخ آغاز کرد. در چهره همه ستمدیدگان که بعدها در تاریخ اسلام بسیار شدند هاله‌ای از فاطمه پیدا بود. غصب‌شدگان، پایمال‌شدگان و همه قربانیان زور و فریب، نام فاطمه را شعار خویش داشتند. یاد فاطمه، در توالی قرون، پرورش می‌یافت و در زیر تازیانه‌های بی‌رحم و خونین خلافت‌های جور و حکومت‌های بیداد و غصب، رشد می‌یافت و همه دل‌های مجروح را لبریز می‌ساخت. این است که همه جا در تاریخ ملت‌های مسلمان و توده‌های محروم در امت اسلامی، فاطمه منبع الهام آزادی و حق‌خواهی و عدالت‌طلبی و مبارزه با ستم و قساوت و تبعیض بوده است. از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است، فاطمه یک زن بود، آنچنان که اسلام می‌خواهد که زن باشد. «تصویر سیمای» او را پیامبر، خود رسم کرده بود و او را در کوره‌های سختی و فقر و مبارزه و آموزش‌های عمیق و شگفت انسانی خویش پرورده و ناب ساخته بود. وی در همه ابعاد گوناگون «زن بودن» نمونه شده بود. مظهر یک «دختر»، در برابر پدرش. مظهر یک «همسر»، در برابر شویش. مظهر یک «مادر»، در برابر فرزندانش. مظهر یک «زن مبارز و مسئول»، در برابر زمانش و سرنوشت جامعه‌اش. وی خود یک «امام» است. یعنی یک نمونه مثالی، یک تیپ ایده‌آل، یک «اُسوه»، یک «شاهد» برای هر زنی که می‌خواهد «شدن خویش» را خود انتخاب کند.... خواستم از «بوسوئه» تقلید کنم، خطیب نامور فرانسه، که روزی در مجلسی با حضور لوئی، از «مریم» سخن می‌گفت. گفت هزار و هفتصد سال است که همه سخنوران عالم درباره مریم داد سخن داده‌اند... اما مجموعه گفته‌ها و اندیشه‌ها و کوشش‌ها و هنرمندی‌های همه در طول این قرن‌های بسیار، به اندازه این یک کلمه نتوانسته‌اند عظمت‌های مریم را باز گویند که: «مریم مادر عیسی است.» و من خواستم با چنین شیوه‌ای از فاطمه بگویم، باز درماندم. خواستم بگویم: فاطمه دختر خدیجه بزرگ است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که: فاطمه دختر محمد(ص) است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که: فاطمه همسر علی است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که: فاطمه مادر حسنین است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که: فاطمه مادر زینب است، باز دیدم که فاطمه نیست. نه، اینها همه هست و این همه فاطمه نیست. فاطمه، فاطمه است....

وزارت نیرو
شرکت مدیریت منابع آب ایران
شرکت آب منطقه‌ای تهران

شرکت آب منطقه‌ای تهران

اطلاعیه مهم

نظر به اینکه این شرکت در اجرای ماده ۳ آئین‌نامه مربوط به نحوه تعیین بستر و حریم رودخانه‌ها و انهار و مسیلها و ...مبادرت به تعیین حد بستر و حریم رودخانه‌های چیتگر، حسنک، عبدل آباد، سعدآباد و منظریه به طول تقریبی ۱۵ کیلومتر (مطابق با نقشه کروکی) نموده است. لذا بدین‌وسیله به اطلاع کلیه اشخاص ذینفع می‌رساند که برای کسب اطلاع از حدود بستر و حریم رودخانه‌های نامبرده به امور منابع آب تهران بزرگ واقع در بلوار کشاورز، خیابان حجاب، شرکت آب منطقه ای مراجعه و چنانچه اعتراضی نسبت به میزان بستر و حریم رودخانه در محدوده مذکور داشته می‌توانند حداکثر ظرف مدت یک ماه از تاریخ انتشار این اطلاعیه اعتراض خود را به دبیرخانه آن امور به نشانی فوق الذکر تسلیم و رسید، دریافت دارند.

کروکی رودخانه‌های چیتگر، سعدآباد، حسنک، عبدل آباد و منظریه

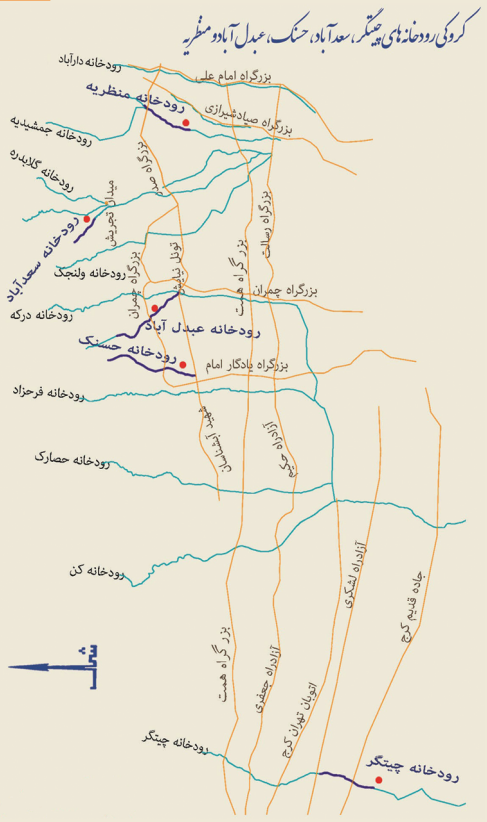

روابط عمومی

برای نجات آبهای زیرزمینی، از همین حالا شروع کنیم...

م الف/۳۷۲۳

آگهی تغییرات شرکت مهندسی اردیبهشت مهر آزان با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۴۱۲۳۹۱ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۶۳۷۶۲۳ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۶ و به موجب سند صلح شماره ۱۵۱۰۴ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۱۹ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی ۱۵۹۸ حوزه ثبتی تهران تصمیمات ذیل اتخاذ شد: خانم زهره جوادیان کوتنایی به شماره ملی ۲۱۶۲۴۷۹۸۰۱ با واگذاری کلیه سهم‌الشرکه خود به مبلغ ۴۵۰۰۰۰ ریال به خانم نگار جوکار به کدملی ۰۰۷۳۵۲۰۷۶۴ از ردیف شرکا شرکت خارج گردید. آقای افرا مرباغی به کدملی ۰۰۷۹۵۷۴۴۰۸ با واگذاری کلیه سهم‌الشرکه خود به مبلغ ۴۵۰۰۰۰ ریال به خانم نگار جوکار به کدملی ۰۰۷۳۵۲۰۷۶۴ از ردیف شرکا شرکت خارج گردید. آقای بهروز مرباغی به کدملی ۱۷۰۹۳۱۰۵۸۸ با واگذاری مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ ریال از سهم‌الشرکه خود به خانم نگار جوکار به کدملی ۰۰۷۳۵۲۰۷۶۴ سهم‌الشرکه خود را به مبلغ ۷۲۷۵۰۰۰ ریال کاهش داد. لیست شرکا و میزان سهم‌الشرکه هریک پس از نقل و انتقال به شرح ذیل می‌باشد: خانم نگار جوکار به کد ملی ۰۰۷۳۵۲۰۷۶۴ دارای ۷۲۷۵۰۰۰ ریال آقای بهروز مرباغی به کد ملی ۱۷۰۹۳۱۰۵۸۸ دارای ۷۲۷۵۰۰۰ ریال خانم سمیرا کاظم‌پور به کد ملی ۰۰۶۸۳۸۷۳۹۶ دارای ۴۵۰۰۰۰ ریال

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۷۵۱۰۰۵)

آگهی تغییرات شرکت داده‌نگار آسیا با مسئولیت محدود به شماره ثبت ۳۱۸۸۹۳ و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۵۴۳۳۳۰ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد: - سیده فرزانه نادری به شماره ملی ۳۷۶۲۰۱۶۸۴۴ با دریافت کلیه سهم‌الشرکه خود از صندوق شرکت از ردیف شرکاء شرکت خارج گردید. محمدعبده ابطحی به شماره ملی ۳۸۲۰۷۲۹۰۷۰ با دریافت کلیه سهم‌الشرکه خود از صندوق شرکت از ردیف شرکاء شرکت خارج گردید. در نتیجه سرمایه شرکت از ۱۶۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال به مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال کاهش یافت و ماده مربوطه در اساسنامه اصلاح گردید. - لیست شرکاء پس از کاهش سرمایه به شرح ذیل می‌باشد: جسیم مصطفوی به شماره ملی ۳۷۳۲۰۶۸۹۵۱ دارای ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال سهم‌الشرکه. سیده سیران هژیر به شماره ملی ۳۷۳۲۱۲۸۲۲۹ دارای ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال سهم‌الشرکه.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۷۵۱۰۰۴)